

انقلاب و اقتصاد

۱- چرا انقلاب کردید؟

آقای بنی صدر لطفاً به این سوال من پاسخ دهید: چرا شما انقلاب کردید؟ پیش از انقلاب، وضعیت اقتصادی مردم مناسب تر بود یا اکنون؟ پیش از انقلاب، برای جوانان آینده درخشان تری قابل ترسیم بود یا اکنون؟ پیش از انقلاب، آمار فحشا در کشور پایین تر بود یا اکنون؟ پیش از انقلاب، وضعیت کشور در بعد جهانی مناسب تر بود یا اکنون؟ پیش از انقلاب، مردم معتقدتر به اسلام بودند یا اکنون؟ چرا شما انقلاب کردید؟

در پاسخ به این پرسشها که بیانگر داوری پرسشگر نیز هست، عرض می‌کنم:

۱- انقلاب را مردم ایران کرده‌اند. چرا این انقلاب را کرده‌اند؟ زیرا در نظام اجتماعی ایران آن روز، نیروهای محرکه، محل عمل نمی‌یافتند. اگر آن زمان در غرب و بسا بخشهای دیگری از جهان، جوانان نگران آینده خود نبودند، بخلاف تصور پرش کنند، امروز جوانان در همه جای جهان نگران آینده خویش هستند. در آن سالها، جوانان ایران آینده درخشان را نمی‌دیدند، نگران حال و آینده خود بودند و به این نتیجه رسیدند که می‌توانند با از میان برداشتن سلطنت استبدادی، نظام اجتماعی را باز کنند و نیروهای محرکه را در رشد خود بکار گیرند و رشد کنند.

۲- قیاسی که بر پایه اش پرسش کننده داوری کرده است، قیاس صوری است. چرا که ماهیت رژیم کنونی و ماهیت رژیم شاه، یکی است. هر دو استبدادی و هر دو ضد رشد هستند. هر دو، مخرب نیروهای محرکه هستند. هر دو وابسته به درآمد نفت و متصدی اقتصاد وابسته و مصرف محور هستند: جمعیت آن روز ایران ۳۶ میلیون تن بود و واردات ایران ۲۷ میلیارد دلار که به پول امروز، حدود ۸۰ میلیارد دلار می‌شود. و امروز، جمعیت ایران بیشتر از ۷۰ میلیون تن است و واردات کشور، حدود ۸۰ میلیون دلار است. آن روز، بودجه دولت ۴۵ میلیارد دلار بود که به پول امروز، حدود ۱۳۰ میلیارد دلار می‌شود. و امروز، بودجه دولت و شرکت‌های دولتی ۲۸۲ هزار و ۶۹۶ میلیارد تومان است به دلاری ۹۵۰ تومانی ۲۹۶/۵ میلیارد دلار است. بدیهی است بخش بزرگی از آن رقم سازی است. آن روز، بودجه دولت در درآمد نفت و قرضه از نظام بانکی و قرضه های خارجی خلاصه بود، امروز نیز دو سوم بودجه از نفت است و یک سوم آن کسر! و... رژیم شاه ساواک داشت و رژیم کنونی اوواک دارد.

مقایسه بد و بدتر نیز مقایسه ای صوری است. قیاس صوری خواه بکار برنده آن واقف باشد خواه نه، کاربردی جز در ساختن دروغ به قصد فریب ندارد. مقایسه بد و بدتر فریب است زیرا عقل بکار برنده را از این واقعیت غافل می‌کند که بد ضرورت بدتر و بدتر بدترین می‌شود. پس از خود نرسید اگر رژیم شاه ادامه می‌یافت وضعیت به این بدی نمی‌شد. زیرا ادامه بد، بدتر و ادامه بدتر، بدترین است.

اینک نوبت این جانب است از پرسش کننده محترم بی‌رسیم: شما چرا دوران مرجع انقلاب ایران را از یاد برده اید؟ هرگاه دو استبداد شاه و ملاتاریا (که جای به مافیاهای نظامی - مالی سپرده است و می‌سپارد) را با دوران مرجع انقلاب مقایسه می‌کردید، آنهم نه مقایسه صوری که مقایسه واقعی، می‌دانستید که چرا مردم ایران انقلاب کردند و چون می‌دانستید چرا مردم ایران انقلاب کردند، خود را مسئول ادامه تجربه انقلاب تا رساندن آن به نتیجه می‌یافتید. در آن بهار آزادی، ایرانیان شاداب، پر امید و پر از اعتماد بودند. در سالهای ۵۸-۵۹ برنامه ای اقتصادی به اجرا گذاشته شد که اقتصاد ایران را تولید محور می‌گرداند: توزیع درآمدها برابرتر شدند و برای نخستین بار، در تاریخ ایران، دست کم از دوران قاجار تا امروز، متوسط درآمد خانوارها در شهرها و روستاها، از متوسط هزینه آنها بیشتر شد. بودجه به ۳۵ میلیارد دلار در سال اول و ۳۳ میلیارد دلار در سال دوم کاهش یافت و ارزش واردات به حدود ۱۰ میلیارد دلار تقلیل جست و بهره بانکی فعالیتهای تولیدی و ساختن و خریدن مسکن صفر شد. بانکها ملی شدند و در خدمت تولید داخلی، تجدید سازمان یافتند و میزان صادرات نفت تا ۱/۲ میلیون بشکه در روز کاهش یافت و بهای هر بشکه نفت به قیمت رسمی ۳۴ و به قیمت بازار آزاد ۴۴ دلار شد. صادرات نفت در سالی پیش از پیروزی انقلاب، نزدیک به ۵ میلیون بشکه و بهای هر بشکه نفت، حدود ۱۲/۵ دلار بود.

۳- اما انقلاب همواره یک پدیده جهانی است. انقلاب در ایران روی داد زیرا در ایران بود که نظام جهانی، بیشتر از نقاط دیگر، انحطاط و انحلال خویش را نمایان می‌کرد: دو ابر قدرت، دوران انبساط خویش را به پایان می‌بردند و وارد دوران انقباض خود می‌شدند. انقلاب ایران آغاز انحلال دو ابر قدرت شد: اتحاد شوروی منحل شد و امریکا نیز بمثابه ابر قدرت در حال انحلال است. از این نظر، با مقایسه صوری بعد از انقلاب با پیش از آن، نباید خود را فریفت. در حال حاضر، ایران موقعیتی را در منطقه یافته است که از دوران صفوی تا امروز، هیچگاه نیافته بود. هرگاه مردم ایران ارزیابی این جانب را بپذیرفته بودند و مانع از کودتای خرداد ۶۰ می‌شدند، ایران در بهترین موقعیت بدترین رژیم را به خود نمی‌دید. امروز نیز، هیچ کاری مهمتر از جانسپ کردن این رژیم با دولتی حقوقمند و مردم سالار و باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی نیست. چرا که اگر دولتهای حقوقمدار از ملت‌های دارای نظامهای اجتماعی باز نمایندگی نکنند، خلأ را قدرت (= زور) بس ویرانگر پر خواهد کرد.

۴- اما تدارک کنندگان انقلاب چه کسان و گروه‌هایی بودند؟ پرسش کننده محترم هرگاه این پرسش را از خود می‌کرد، نخست به سراغ شاه و رژیم او می‌رفت. زیرا بیشترین سهم را در تدارک انقلاب، رژیم شاه داشت. فرآورده کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و عامل قدرتهای امریکا و انگلیس در ایران بود. به این دو قدرت و به رقیب آنها، «اتحاد شوروی»، به تناسب قوای دو طرف، از ثروتهای ملی ایران سهم می‌داد. به پادها می‌آورد که غیر از قراردادهای اقتصادی زیانمند، قراردادهای ۱۹۲۱ با «اتحاد شوروی» و قراردادهای محرمانه با امریکا را، این جانب، در مقام سرپرست وزارت امور خارجه لغو کردم.

خفقان سیاسی و فساد گسترده اقتصادی بدان حد شد که شاه خود را ناگزیر دید بگوید «ما دیگر پولهایی نفت را آتش نمی‌زنیم» و بیابان کردن ایران و شکست «انقلاب سفید» و تشکیل حزب رستاخیز و دستور «دینوین ایدئولوژی شاهنشاهی» که هرگز تدوین نشد و شکست ایدئولوژیها که نخست در ایران عیان شد، مهاجرت جوانان از روستاها و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ و... عوامل انقلاب بودند. جوانانی که از روستاها و شهرهای کوچک هجرت گزیده و در شهرهای بزرگ متراکم می‌شدند و به دنبال پیوند اجتماعی و اندیشه راهنمایی بودند که تاریکی را از برابر دیدشان براند و چشم انداز روشنی را بر آن بگشاید، به جنبش در آمدند.

نقش آقای خمینی در نفی کردن اسلام تسلیم و فعل پذیر، عصیان او بر سنتی که روحانیت بر آن بود هر چند مثبت ولی ناکافی بود. اما «اسلام مقدم است» که او شعار کرد، در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، اثرات منفی خویش را آشکار ساخت. در سالهای پیش از انقلاب، ایدئولوژی هائی که بنا را بر این یا آن تقدم گذاشته بودند، شکست خورده بودند: مرام رژیم شاه «رساندن ایران به دروازه تمدن بزرگ و لو به زور» بود. مرام «تقدم به نوگردانی است» شاه توجیه گر سرکوب «اسلام سنتی» شد. «اسلام مقدم است» خمینی، از محتوایی که حقوق انسان و حقوق ملی، یعنی استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت، تپی بود. سرکوب هواداران ایدئولوژی مارکسیستی که عدالت اجتماعی مقدم است را شعار کرده بودند و سرکوب جبهه ملی که «آزادی مقدم است» را شعار کرده بود، از سوئی و ناسازگاری این «تقدم» ها با یکدیگر، مخالفان را پراکنده می‌کردند. شکست «ایدئولوژی» تجدد و ناتوانی مرامهای بنا گرفته بر این یا آن تقدم، پیشنهاد بیان آزادی، در برگیرنده آزادی و استقلال و رشد بر میزان عدالت اجتماعی را، ضرور می‌نمود. این بیان از عوامل انقلاب ایران شد و امروز، به کار جهانی می‌آید که در بحران همه جانبه فرو رفته است. بحران اقتصادی جهان گیر کنونی، بحرانی در عین حال سیاسی است، از جمله به این دلیل که رهبران سیاسی جهان، برغم هشدار اقتصادشناسان، بحران را ندیدند، سالی پیش در داونس گرد آمدند و از اقتصاد جهانی در پیشرفت دم زدند و امسال (بنا بر گزارش بی بی سی ۱ فوریه)، همان اقتصاد را در بحران یافتند و راه حلی برای آن نجستند. این بحران همچنین اجتماعی است، از جمله بدین خاطر که نسل های جوان را در همه جا، بخاطر حال و آینده خود، مضطرب ساخته‌اند.

و نیز فرهنگی است، از جمله بخاطر آنکه بیان های قدرت برای مسئله هایی که ساخته و برهم افزوده می‌شوند، راه حل نمی‌یابند و ضد فرهنگ قدرت دامن می‌گسترند و فضا را می‌بندد. در فضای بسته ای که از خشونت انباشته می‌شود، بیان آزادی به اندیشه ها را نمی‌جوید چه رسد به راهنما گشتن آن. در این

جهان در بحران که وجدان اخلاقی همه چیز را، با واحدهای اندازه گیری که قدرت است می سنجد و داوری می کند، بیش از پیش به بیان آزادی نیاز است. هر انسان دانا و منصفی بر آن شود تدابیر بکار گرفته شده برای فائق آمدن بر بحران اقتصادی را در دوران مرجع انقلاب، با تدابیری مقایسه کند که امروز در غرب سنجیده و بکار گرفته می شوند، تصدیق می کند که تدابیر بکار گرفته شده امروز، یکچند از آن تدابیر است و نه همه آن تدابیر. چرا؟ زیرا تدبیر سنجان نمی خواهند دست به ترکیب سرمایه داری بزنند. تازه تدابیر آن دوران بخشی از تدابیری بودند که به قصد از میان برداشتن ستون پایه های استبداد تاریخی ایران سنجیده و تا حد مقدور به اجرا گذاشته شدند.

نا کامل آن بیان آزادی، از زبان آقای خمینی، در نفل لوشاتو، خطاب به جهانیان اظهار شد. بدان بیان کمبود جنبش جبران شد و جنبش بیش از پیش همگانی گشت. مقایسه واقعی و نه صوری، نقش آقای خمینی در ۱۵ خرداد ۴۲ با نقش او در انقلاب ایران، به پرسش کننده و همه ایرانیان مسلم می کند، «اسلام مقدم است» بیان قدرتی میان تپی بود و سرنوشتی جز شکست نمی یافت. اسلام بیانگر آزادی و استقلال و حقوق انسان و رشد بر میزان عدالت و گشاینده فضای معنوی، پیروزی گل بر گلوله را در انقلابی ممکن کرد که تمامی مردم ایران در آن شرکت جسته بودند. مقایسه واقعی دیگری میان اسلام بمثابه بیان آزادی با اسلام ولایت فقیه، مسلم می کند که این اسلام نیز بیان قدرتی میان تپی است که توجیه گر زورمداری است.

بدین قرار، بازگرداندن اسلام از بیان قدرت به بیان آزادی، آن انقلاب بزرگی است که به یمن انقلاب ایران، آغاز شد و امید که تحققش ایران را از استقرار مردم سالاری پشرفته و فساد ناپذیری برخوردار کند.

تمایلهای سیاسی گوناگون، ولو با طرزفکرهایی که براساس تقدم دادن اصلی بر اصلی دیگر بنا می گرفت، در صحنه بودند، اما با ارائه این و آن راه رشد و نیز باسازگار شدن با اصول راهنمای انقلاب ایران، نقش قابل ملاحظه ای در انقلاب ایران پیدا کردند. در حقیقت، تمامی گروهها با باوری مبارزه موفق کردند که تسلیم و فعل پذیری را رویه زندگی انسان ایرانی کرده بود.

داوری پرسش کننده و پرسشهای او بیان کننده این امرند که متأسفانه، حاصل مطالعه مداوم این جانب و دیگران را در باره پیش از انقلاب تا روز پیروزی و از آن تا امروز را نخوانده است. به وی خاطر نشان می کنم، بعنوان تجربه گر، جریان انقلاب را روز به روز، تشریح کرده ام تا این انقلاب به سرنوشت انقلاب های پیشین گرفتار نشود و پی گرفتن تجربه تا تحقق هدفهای انقلاب برای نسل انقلاب و نسلهای بعد از انقلاب میسر گردد. بر او و بر همه ایرانیان است که به کارهای انجام یافته، مراجعه و آنها را برای درس گرفتن از تجربه، مطالعه کنند. اگر نمی خواهند انقلاب تجربه در نیمه رها شده ای بگردد و دانه متذکر باشند که آن نهانی که آشکار شد، در ایران بود، از غرب و یا شرق، به ایران وارد نشد. به یمن انقلاب بود که ایرانیان نقش دین بمثابه بیان قدرت را تجربه کردند. به یمن انقلاب بود که مردم ایران بیانهای قدرت وارداتی را نیز تجربه کردند. بدون آن انقلاب ممکن نبود در چنین فاصله زمانی، ایرانیان بتوانند تحولی را در دیدگاه خود قرار دهند، که فرهنگ ایران را از ضد فرهنگ قدرت و آنان را از ابتلاء به اطاعت از قدرت رها می کند. هرگاه از ابتلاء سلامت جویند، می توانند آماده آن شوند که نخستین ملتی بگردند که بیان آزادی را در باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی خود بکار می برند.

* پرسش دوم: مبارزه اقتصادی منفی با رژیم ممکن است یا نه؟ اگر آری چگونه؟

در ایران، مبارزه اقتصادی سابقه ای دراز دارد. این مبارزه در تحریم مصرف فرآورده ای یا فرآورده هائی خلاصه می شده است. هرگاه بتوان فرار از دادن مالیات را هم «مبارزه منفی اقتصادی» نام داد، این «مبارزه» یک سنت دیرین است. اما در حال حاضر بکاری نمی آید. زیرا به قول سرپرست سازمان برنامه در حکومت هاشمی رفسنجانی، این دولت است که به ملت مالیات می دهد. تحریم کالاها نیز کار ساز نیست. چرا که کالای مورد نیاز را مردمی که زیر خط فقر هستند و نیز قشرهای میانه نمی توانند تحریم کنند. فرآورده هائی که قشر صاحب امتیاز مصرف می کند را مردم کم درآمد نمی توانند خریداری کنند. پس آیا تحریم اقتصادی ممکن نیست؟ چرا؟

نخست یادآور می شوم که این پرسش مهم است بدین خاطر که فرصت می دهد به جامعه ملی خاطر نشان شود که در حاصل وابستگی اقتصادی خود به دولت و دولت به نفت و اقتصاد مسلط، نیک تأمل کند. این تأمل به او خواهد فهماند که تسلیم جبر این وابستگی ماندن، موجب تشدید آن می شود و تا زمانی که ثروتهای ملی ایران به فروش رسند، وابستگی و تشدید آن ادامه می یابند. پس از آن، ایرانیان به حال خود رها خواهند شد. آن روز، افسوس خوردن که چرا موفقیت را نیک درک نکردیم و توانائی های خود را بکار نرفتیم و استقلال و آزادی نجستیم، البته سودی نخواهد داشت.

تحریمی که ممکن است و بی درنگ می باید به عمل درآورد، ارزش اول را به استقلال و آزادی خود نهادن و از راه پرهیز از زورگفتن و زور شنیدن، اختیار خود (استقلال و نفی ولایت فقیه و هر ولایت دیگری که انسان را آلت بگرداند) را باز یافتن است. وجدان به این امر که انسان با کرامت و حقوقمند، انسانی است که خود خویش را رهبری می کند و در گزینش اندیشه راهنما و روش زندگی خود آزاد است، وقتی با تحریم ولایت فقیه و دولت تابع آن، همراه می شود، فشار غیر قابل مقاومتی را به استبدادبان وارد می کند. این تحریم، در عین حال کارآمدترین تحریم اقتصادی است، زیرا،

۱- انسان ایرانی پی می برد که وقتی استقلال (اختیار خود را داشتن) ندارد و آزاد نیست، اقتصاد نیز ندارد. مافیای ثروت ملی او را به بیای ناچیز می فروشند و از فروش آن، ناچیزی به اکثریت بزرگ جامعه بیش نمی رسد. تا وقتی این انسان نداند بدون استقلال و آزادی، اختیار نان خود را ندارد، وضعیت بد اقتصادی بدتر می شود. و بدتر بدترین می گردد.

۲- قشرهای مختلف جامعه می باید به اتحاد، حقوق خویش را مطالبه کنند: کارگران و معلمان و کارمندان، هرگاه به اتفاق، حقوق خویش را مطالبه کنند، هم دولت مافیای را ناگزیر می کنند توزیع درآمدها را عادلانه کند. در نتیجه، از خورد و برد مافیای کاسته می شود و انسان ایرانی فرصت می یابد اثر استقلال و آزادی را در زندگی اقتصادی خود تجربه کند. هشدار! اقتصاد دانی می گوید: جامعه ای که، در آن، اختلاف درآمد به ۱ به ۳۰ باشد، از میان می رود. در جامعه امروز ایران، این اختلاف بسیار بیشتر از ۱ به ۳۰ است.

۳- تحریم ولایت فقیه از سوی همه مردم و اهمیت بایسته را به بیان آزادی بمثابه اندیشه راهنما دادن، انزوای رژیم را کامل و ستون پایه های قدرت را سست و تغییر رابطه ملت با دولت را ناگزیر خواهد کرد. این تحریم کارآمدترین تحریم اقتصادی نیز هست، زیرا ملت را بر دولت چیره می کند. برای مثال، تحریم همگانی انتخابات قلابی رژیم، تحریم اجتماعی که رژیم ترتیب می دهد، تحریم دینی رژیم، بخصوص از راه ناگزیر کردن روحانیان به موضع گیری، شرکت در نقد رسانه های گروهی رژیم، از راه انتقال نقدها به یکدیگر که هم سبب ارتقای معرفت جمعی می شود و هم آن را سلاحی برضد تبلیغات رژیم می کند، تحریم ولایت فقیه در دانشگاهها و حوزه های دینی به تریبی که در عمل، مراکز علمی و دینی استقلال بجویند، در جامعه چنان تغییری را بوجود می آورد که قدرت خیانت و جنایت و فسادگستر را از وسیله کردن اقتصاد برای مهار جامعه و نگاه داشتن ایرانیان در موقعیت برده، ناتوان می کند.

ایرانیان می باید توانائی های خود را به یادآورند، یأس را با امید و فعل پذیری را با فعالیت و لاقیدی را با مسئولیت پذیری جانشین کنند و به این کارها که انجامشان در توان آنها است، قیام کنند.

* پرسش سوم: سلطنت طلبان می گویند: شاه پولهای نفت را صرف ایجاد صنایع مادر می کرد، نظر شما در این باره چیست؟

«صنایع مادر» هرگاه در ایران تأسیس شده بودند، تأسیسات ذره بینی نبودند که به چشم نیابند. اگر شاه پولهای نفت را صرف اینگونه صنایع می کرد، هم اکنون در ایران وجود داشتند و پرسش کننده نیز می توانست برود و آنها را ببیند. در دوران شاه، ذوب آهن اصفهان را روسها، بنا بر قراردادی با رژیم شاه، ساختند. این تنها صنعت مادر است که در دوره شاه ساخته شد و بهنگام سقوط آن رژیم، هنوز کامل نشده بود. در سالهای اول انقلاب نیز، زیان می داد. رژیم کنونی، که با در جابای رژیم شاه می گذارد، بر شمار کارخانه ذوب آهن افزوده و میزان تولید آهن را بالا برده است.

به صورت نباید بسنده کرد: فرض کنیم شاه بیشتر از یک صنعت مادر، ایجاد می کرد آیا ایجاد صنعت مادر کافی بود؟ نه. زیرا وقتی می گوئیم صنایع مادر، پس این مادرها، پدرها و فرزندها می خواهند. یعنی صنایع مادر در یک مجموعه صنایع مادر می شوند. هرگاه پدرها و فرزندها در ایران وجود نداشته باشند، اینگونه

صنایع با اقتصادی مجموعه می سازند که فرآورده هایشان، بهنگام بکار رفتن، نیاز به فرآورده های صنایع مادر دارند. وقتی اقتصاد مصرف محور است و سود حاصل از وارد کردن کالاها و خدمات بیشتر و خطر بکار انداختن سرمایه در وارد کردن آنها، ناچیز است، مونتاژ سود آورترین کار می شود. از این رو، در آن رژیم و این رژیم، مونتاژها برهم افزوده شدند. بخش عمده فرآورده های ذوب آهن ها در ساختمان بکار می رود که بنوبه خود، نیاز به واردات را افزایش می دهد. این واقعیت که اقتصاد ایران وابسته به واردات است، به فریاد هشدار می دهد که اقتصاد مصرف محور، در موقعیت زیر سلطه، به یک مجموعه خودکفا و رشد یاب بدل نمی شود. هزینه نگاهداری صنعت وابسته بر بهای واردات کالاهای اساسی افزوده می شود. شاهد و دلیل، بودجه شرکتهای دولتی است. این بودجه بدین خاطر همواره کسر ندارد که دولت آن را تصدی می کند. بدین خاطر کسر دارد که بخشی از مجموعه اقتصادی است که در خارج از ایران واقع است و هزینه نگاهداری بخشی که در ایران است، زمان به زمان سنگین تر می شود. سنگین تر می شود هم به دلیل مدیریت مافیائی آن و هم به دلیل استهلاک و هم به دلیل افزایش بهای فرآورده ها و خدماتی که باید وارد کرد و هم به دلیل افزایش میزان بیکاری که موجب سنگین شدن بار تکفل می شود. هم به دلیل...

* پرسش چهارم: صورت و واقعیت در اقتصاد:

فرموده اید: هرگاه مبادله نخواهد از تقابل قوا، پیروی کند:

الف- میباید فرآورده ها و خدماتی فراوان در اختیار باشند. پس از خواندن مقاله شما، من این نکته را با پروفیسورهای خود، در میان گذاشتم. نظر آنها این است که همچنین بازاری وجود دارد. من مثال سوپر مارکتهائی مثل "وال مارت" و "تارگت" در امریکا و جنگ تبلیغاتی آنها برای جلب مشتری را آوردم و آنها باز قبول نکرده، میگویند بخاطر اینکه رقابت تبلیغاتی وجود دارد، پس بازار، بازار رقابت کامل است و گرنه تبلیغ برای جلب مشتری بی معنا بود.

بنا بر پرسش، استادان، پرسش کننده که دانشجوی رشته اقتصاد است، به او گفته اند: چون رقابت وجود دارد و فروشنده برای فروش کالا تبلیغ می کند، پس وفور کالا وجود دارد و چون وفور کالا وجود دارد، پس رقابت کامل است. بنا بر صورت، قول استادان راست می نماید. اما بنا بر واقعیت نه. زیرا رقابت میان فروشندهگان و تبلیغ بخاطر برانگیختن مشتریان به خرید، بهیچ رو دلیل فراوانی کالا نیست:

- تبلیغ، دلیل فراوانی کالا یا خدمت نیست به این دلیل که حالتی برای فروش تنها یک پرده نقاشی نیز تبلیغ می شود.
 - تبلیغ دلیل فراوانی نیست، بخاطر این که کالاها یا خدمات هائی تبلیغ می شوند که مشتری های دارای قدرت خرید را جذب کنند.
 - تبلیغ دلیل فراوانی و وجود رقابت نیست، به این دلیل که یک کالا، به شکلهای مختلف و نامهای مختلف تبلیغ می شود برای این که بیشترین مشتری ها را جلب کند.
 - تبلیغ دلیل فراوانی نیست به این دلیل که هدف اصلی از تبلیغ یک کالا یا یک خدمت، نه تبلیغ فراوانی آن، که بسا تبلیغ ندرت آن است. این تبلیغ است که مشتریها را به خود جلب می کند.
 - تبلیغ دلیل فراوانی و نیز رقابت نیست. چرا که تبلیغ سلاح فروشنده است در رابطه قوا با مشتری. هدفش اینست که او را مایل به خرید کالای خود کند. حتی وقتی تبلیغ کم و کیفیت کالا و یا خدمت را، بی کم و کاست، شرح و بسط می دهد، قصدش هرچه بیشتر کردن میل مشتری به خرید و در نتیجه، رساندن سود خود به حد اکثر است. چنانکه هزینه تبلیغ را هم فروشنده از مشتری می گیرد.
 - یکی از شرطهای بازار رقابت کامل این بود که عرضه کنندگان و تقاضا کنندگان پر شمار باشند. تبلیغ خود می گوید این شرط حاصل نیست.
- پرسش این فرصت را در اختیار می گذارد که به پرسش کننده و یا خوانندگانی که به علم اقتصاد کمتر واردند، خاطر نشان شود که در اقتصاد، صورت کاربرد بیشتری در فریب، یعنی غافل کردن آدمی از واقعیت دارد. بحران اقتصادی کنونی به انسان امروز می باید پیاموزد که نباید بگذارد در اقتصاد و سیاست و دین و هنر و دانش و فن، منطبق صوری، صورت را به جای واقعیت بنشانند و او را در غفلت نگاه دارد.

* پرسش پنجم: چرا اجتماع در دایره از یافتن راه حل ناتوان شد؟:

پرسش مهمی است و غفلت را ببین! برنامه اجتماع در دایره این بود که به «طراحی دنیای بعد از بحران» بپردازد. اما از بحث در باره بحران نتوانست بیرون برود! راه حلی برای بحران نیز نجست. سیاستمداران و اقتصاددانان با هم شدند و راه حلی نجستند. چرا؟ زیرا از این واقعیت غافلند که در محدوده سامانه اقتصادی که مسئله می سازد، راه حل برای مسئله پیدا نمی شود. این باور که سامانه خود مسائلی را که می سازد، حل می کند را، سرمایه داری از روز اول پیدایش خود القاء کرده است. همواره مسئله ساخته و مسئله بر مسئله افزوده است، اما در باور خدمتگزاران خود، خللی پدید نیامده است. بنا بر صورت، سامانه (سیستم) رشد یاب، در جریان رشد، لاجرم مسائلی بوجود می آورد، بحران هائی را بر می انگیزد اما در جریان رشد علمی و فنی و تحول سامانه، مسئله ها و بحرانش حل می شوند.

صورت این «باور» به عقل راست می نماید اما واقعیت آن دروغ است. دروغ است زیرا

- ۱- هرگاه سامانه (سیستم) کامل بود و اسباب زبندگی، همه را، در خود داشت، موجود کاملی بود و حیات پایدارش، بدون ساختن مسئله و بحران، ادامه می یافت. مسئله و بحران، اقوی دلیل بر نقص سامانه است: هر اندازه سامانه ناقص تر، مسئله و بحران ساز تر.
- ۲- هرگاه سامانه کامل بود، می ساخت بی آنکه ویران کند. تولید می کرد بی آنکه در خود و خارج از خود، ویرانی بر ویرانی بیفزاید. بدین قرار، نسبت تولید به مصرف، یا ساختن به ویران کردن، اندازه نقص یا کمال یک سامانه را به دست می دهد. از زمانی که میزان ویران کردن از میزان ساختن پیشی می گیرد، سامانه بیش از آن ناقص است که اجازه ادامه فعالیت داشته باشد. هرگاه در فرو کاستن انسان در «نیروی کار» و تخریب محیط زیست و تخریب منابع موجود در طبیعت و بزرگ شدن نسبت فرآورده ها و خدمات ویرانگر به کالاها و خدمات برآورنده نیازهای واقعی و پیشخور کردن روز افزون و نگاه داشتن انسان و نیروهای محرکه دیگر در فعالیت تخریبی، حتی در آینده ای که زمان به زمان دراز مدت تر می شود، تأمل شود، توجه می شود که سامانه سرمایه داری بیش از آنچه تصور شود، ناقص است. بیش از اندازه ناقص است زیرا محور آن قدرت و روش آن تخریب است:
- ۳- یک سامانه از عناصر واقعی تشکیل می شود. سامانه سرمایه داری، قلمرو مجاز را گسترش می دهد. بخش بزرگی از نیروهای محرکه را در قلمرو مجاز بکار می گیرد. بورس بازی و سوداگری تنها قلمرو مجاز را تشکیل نمی دهند، نیازهای مجازی و ویرانگر نیز قلمرو مجاز دیگری است. هنوز مجازی که سودآوری بیرون از اندازه و پایدار - که بحران مسکن را پدید آورد و به بخشهای دیگر اقتصاد دامن گسترند - قلمرو سومی است. فردگرایی افراطی و فرد را در دنیای ذهنی سرگردان کردن، قلمرو چهارمی است و...

بدین قرار، نسبت عناصر واقعی به عناصر مجازی در یک سامانه، هم گویای نقص آن و هم گویای نقش قدرت در سامانه است:

- ۴- غیر از این که محور نظام سرمایه داری، سرمایه بمتابه قدرت است و هدف آن رساندن سود به حداکثر است، نقش زور در فعالیتهای اقتصادی - فعالیتهای غیر مجاز نظیر تولید و تجارت مواد مخدر و بخصوص رانت خواری و انواع قاچاق ها - روز به روز بیشتر می شود. هرگاه نسبت فعالیتهای اقتصادی را که هدفشان بر آوردن نیازهای واقعی هستند، به فعالیتهای اقتصادی ویران گر بسنجیم، بر آورد روشن و دقیق تری از نقص سامانه بدست می آوریم: ۱ به ۳ و بسا ۱ به ۴
- ۵- بدیهی است سامانه ای که محور آن قدرت است و به زور، بطور روز افزون، نقش می دهد، تضاد بر تضاد می افزاید: تضاد فعالیتهای اقتصادی با محیط زیست، تضادهای اجتماعی ناشی از نابرابریها که همچنان بر آنها افزوده می شوند، تضاد سرزمینهای ثروتمند با سرزمینهای فقیر، تضاد شاغل با بی شغل و تضادهای ناشی از تبعیضهای گوناگون.

بدین قرار، سامانه کامل سامانه ایست که در درون گرفتار تضاد نیست و در محیط اجتماعی - طبیعی، تضادها را نمی سازد. هرگاه این سامانه را توحد ساز بخوانیم، سامانه ناقص تضاد ساز می شود. هر اندازه تضادها که می سازد بیشتر، سامانه قدرت محورتر و ناقص تری می شود و مسئله بر مسئله و بحران بر بحران می افزاید.

۶- سامانه ناقص وابستگی به بیرون از خود روز افزون می شود. به سامانه سرمایه داری بنگرید:

غیر از استثمار انسان و طبیعت و تخریب منابع طبیعت و نیروهای محرکه، هر بار که با بحران روبرو می شود، قربانیانش، یعنی مردم زحمتکش می باید، جور کشند و از غذای خود بکاهند و سرمایه بکام سیری ناپذیر این سامانه بریزند. در حال حاضر، دولتها از سرمایه دارها نمی پرسند سرمایه ها به کجا رفته اند؟ مگر دود شده اند؟ بودجه های عظیمی را به فرو خواباندن بحران، اختصاص داده اند و به جای رفع نقائص سامانه که انقلاب خوش فرجامی است، پول در اختیار سامانه می گذارند. حتی بر آن نمی شوند با یکدیگر اجتماع کنند و مدیریتی جهانی پدید آورند و سرمایه و دیگر نیروهای محرکه را در رشد جهانیان و عمران طبیعت بکار گیرند.

بدین قرار، هر اندازه وابستگی یک سامانه به خارج از خود بیشتر، آن سامانه ناقص تر است. هرگاه سامانه قدرت محور باشد و با خارج از خود رابطه مسلط - زیر سلطه برقرار کرده باشد، میزان وابستگی بیشتر و اندازه استثمار و تخریب بزرگ تر می شود:

۷- در حقیقت، نقص ذاتی سامانه قدرت محور، داشتن ویژگی سلطه گر یا زیر سلطه است. سامانه سرمایه داری، سلطه گر است. از این رو، پیدایش و ادامه حیاتش از استثمار است. تنها انسان را استثمار نمی کند. با آلت کردن انسان، طبیعت را نیز استثمار می کند. سرمایه داری که سلطه نجوید و استثمار نکند، وجود ندارد. اندازه این استثمار، زمان به زمان، افزایش می یابد. چنانکه سهم کار و سرمایه از درآمد، در سالهای ۱۹۵۰، تقریباً ۵۰، ۵۰ بوده است و در حال حاضر حدود ۳۰ به ۷۰ است.

بدین قرار، هر اندازه تابعیت انسان از قدرت بیشتر، سامانه سلطه جوتر، استثمار انسان و طبیعت، بیشتر. استثمار بیشتر، بحران ساز تر است و بحرانیایی که می سازد شدید تر هستند. هرگاه انسان روی به مقاومت آورد، سامانه ای اینچنین زمان به زمان، نیازش به قدرت بیشتر می شود. این نیاز نقص سامانه را فروتر و در مقام پرهیز از انحلال، توسعه طلب ترش می گرداند:

۸- واگذاشتن جامعه هائی که مقاومت می کنند و رفتن به سراغ جامعه های بدون مقاومت و واگذاشتن محیطهای زیست آلوده و رفتن به محیطهای زیست سالم، کار روزمره سرمایه داری است. اما بخصوص با برانگیختن به مصرف و زیادت مصرف بر تولید است که سامانه سرمایه داری توسعه طلبی خود را ارضاء می کند. سامانه ناقص است به این دلیل که پیشخور کردن را همگانی می کند و از انسانها بردگانی را می سازد که عمر خود را پیش فروش کرده اند و آینده شان از پیش متعین است. سامانه ای که نمی تواند دست کم به برابر شدن مصرف انسانها با تولید بسنده کند، در همان حال که در بخشی از جهان فقر سیاه و در بخش دیگری، غنای بیرون از اندازه ایجاد می کند، ادامه حیاتش در گرو فرونی دائمی مصرف آدمیان است، دائم در پی منابع انسانی و طبیعی جدید برای بلعیدن است. اندازه پیشخور کردن و از پیش متعین کردن نقص سامانه و شدت نیازش به توسعه طلبی را گزارش می کند: این سامانه به بیماری سیری ناپذیری گرفتار است و البته نابرابری بر نابرابری می افزاید:

۹- توزیع درآمدها که مدام نابرابر تر می شوند، تنها نابرابری نیست که تمامی جامعه ها بدان گرفتار هستند. نابرابری ناشی از محل یابی های سرمایه گذارها که در یک کشور نیز، «قطب های رشد» و سرزمینهای رها شده را پدید می آورند، نابرابری دیگری است. نابرابری میان مردمی که زمینه کار را از دست می دهند (بخاطر صدور مواد اولیه) و جامعه هائی که این زمینه را پیدا می کنند، نابرابری سوم است. نابرابری میان اقلیت سلطه گر و اکثریت زیر سلطه که جریان عظیم مغزها و سرمایه ها و دیگر نیروهای محرکه را از سرزمینهای زیر سلطه به سرزمینهای مسلط سیر می دهند، نابرابری چهارمی است. نابرابری در محیط زیست بلحاظ آلودگی روز افزون آن و نیز از رهگذر بزرگ شدن خطری که زندگی بر روی زمین را تهدید می کند، نابرابری پنجمی است. ...

سامانه ای که نابرابری را از آن، ناقص است. زیرا سامانه کامل نیاز به قدرت حاصل از تحمیل رابطه سلطه گر - زیر سلطه به اکثریت بزرگ و طبیعت، که به ضرورت نابرابری بر نابرابری می افزاید، ندارد. بدین قرار، پدید آوردن نابرابری و افزودن بر چند و چون آن، نقص روزافزون سامانه را گزارش می کند. این نقص بیشتر می شود وقتی در خود سامانه، نابرابری پدید می آید:

نقش عنصری کمتر و عناصر دیگری بیشتر می شود. بحران اقتصادی کنونی، وجود نابرابری مشکل سازی را در خود سامانه

(بازار آورده های مشتق و بانکهای خودکامه) گزارش می کند. بدین قرار، برهم افزون نابرابریها و تشدید نابرابری در سامانه، گزارشگر نقص پذیری روزافزون سامانه اند.

۱۰- ادعای لیبرالیسم اینست که رهبری بازار، توسط خود بازار و بطور خودجوش اعمال می شود. بحران کنونی و بحرانیهای پیش از آن، دروغ بودن این ادعا را آشکار کرده اند. بازار نه اعتبارهای اعطائی بانکها را تنظیم کرد و نه به ساختمان سازی به این تصور که بورس زمین و بنا، سودهای کلان حاصل می کند، نظم و قاعده بخشید. مهمتر از این، نه مانع از پیدایش «سوداگری فرآورده های مشتق» شد.

ادعای لیبرالیسم مستند به این ویژگی از ویژگی های سامانه کامل است که وجود رهبری در سامانه و استقلال آن و خودجوش بودن فعالیتهای عناصر سامانه و تنظیم خودجوش این فعالیتهای است. استفاده از این ویژگی و بازار را سامانه رقابت کامل باوراندن، جز بکار بردن منطق صوری بقصد فریب نیست. سامانه سرمایه داری قدرت محور و دارای نقص های فراوانی است که در این پاسخ، به تگارش آمدند. اما آیا رهبری سامانه در خود آنست و یا تابع رهبری جباری است که در خارج از آن قرار دارد؟ پاسخ اینست:

سامانه سرمایه داری، خود بخشی از سامانه عمومی قدرت است و دارای ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی میباشد. رهبری کننده این سامانه عمومی، گروه بندی هائی از انسانها هستند که در موضع مسلط قرار دارند. بنوبه خود، آلت قدرت و مدیر سامانه های قدرت محور هستند. در واقع، وقتی می گویند بازار بطور خودجوش خود را اداره می کند، جمهور مردم را که در نظامهای (سامانه) اجتماعی نیمه بسته زندگی می کنند، را فریب می دهند.

بدین قرار، اندازه نقص یک سامانه را، نبود رهبری در سامانه و وجود رهبری در بیرون آن و تابع اراده رهبری بودن سامانه، بدست می دهد. هر اندازه رهبری بیرون از سامانه قدرتمندتر، جبرحاکم بر فعالیت سامانه بیشتر و ویرانگری آن فروتر است.

۱۱- بدین سان، گروه بندیهای اجتماعی از راه سامانه های اقتصادی و غیر اقتصادی است که با یکدیگر رابطه برقرار می کنند. وقتی سامانه ها قدرت محور هستند، رابطه انسانها با یکدیگر، رابطه آلت بازها و آلتها می شود. این همان رابطه ایست که سامانه سرمایه داری میان انسانها برقرار کرده است. به میزانی که سامانه ناقص تر می شود، نیازش به دو دسته انسانهای آلت باز و آلت، بیشتر می شود. انسان کرامت خویش را از دست می دهد وقتی آلت باز و آلت می شود. در حقیقت، آلت باز نیز، چون در خدمت قدرت است، بنوبه خود آلت قدرت است: جریان شئی شدن انسان، همین است.

۱۲- برای این که انسان شئی نشود و سامانه ای که خود او است و سامانه هائی که می سازد، باز باشند، نیاز به وجدان اخلاقی است. این وجدان وقتی با واحدهای حق (حقوق انسان، حقوق جمعی، حقوق طبیعت) رابطه اعضای سامانه و فعالیتهای آن را می سنجد، سامانه باز و با رشد انسان در استقلال و آزادی، سازگار و زمانی که با واحدهای قدرت ساخته می سنجد می کند، سامانه بسته و مسئله ساز می شود. انسانی که خود سامانه بسته ایست و از راه سامانه های بسته رابطه برقرار می کند، از کرامت خویش محروم می گردد. آتشی که به جان هستی انسان و زیندگان و طبیعت افتاده است هر اهل عبرتی را از شدت تباهی وجدان اخلاقی آگاه می کند.

بدین قرار، بمیزانی که انسانها استقلال و آزادی خویش را از دست می دهند، کرامت خود را از دست داده اند و بهمان نسبت، نقص سامانه ها و نقش قدرت (= زور) در آنها بیشتر می شود.

هنوز، بررسی سامانه سرمایه داری و سامانه های دیگر در خور ادامه است، اما این اندازه کفایت برای این که پرسش کننده و همه ایرانیان و غیر ایرانیان دریابند چرا اهل سیاست و اقتصاددانان و گردانندگان ماوراء ملی ها، راه حل نمی جویند. و دریابند برای رفع نقص ها سامانه اقتصادی - که نیازمند رفع نقص های دیگر است - چه باید کرد.